

قید در دستور زبان عربی

از: دکتر آذرتاش آذرنوش

در نحو عربی، مبحثی به نام قید وجود ندارد. خاورشناسانی که از دیدگاه دستور زبان خود به نحو عربی پرداخته‌اند، آنچه را با قیدهای زبان خویش مشابه یافته‌اند، قید خوانده و بقیه کلماتی را که شاید بتوان در جرگه قیدها نهاد، در مقوله‌های مختلف نحوی پراکنده‌اند. گروهی دیگر، با توجه به دشواریهای کار، پنداشته‌اند که در زبان عربی، قید به مفهوم هند و اروپائی آن موجود نیست. ما در این مقاله کوشیده‌ایم نخست قید را معنی و دائره نسبتاً وسیعتری ببخشیم و سپس برخی از مباحث نحوی را ذیل آن مندرج سازیم. انتخاب لفظ قید از این مزیت برخوردار است که آموزش و تفهیم آنرا آسان‌تر است؛ اما این عیب را نیز دارد که با چندین اصطلاح دستوری در زبانهای فارسی و اروپائی معارض است. مؤلف خود می‌داند که در بیان علمی این مبحث - که در کتاب آموزش زبان عربی به کار بسته شده - گاسهای خطا بسیار برداشته است، از این رو خود را نیازمند یاری دانشمندان می‌بیند.

در کتاب آموزش زبان عربی، جلد‌های یک و دو، بسیاری از مصطلحات را که نزد نحویان و یا برخی خاورشناسان در گروه‌های گوناگون پراکنده‌اند، یکجا گرد آورده‌ایم و با اندکی مسامحت آنها را قید خوانده‌ایم. بهره آموزشی ما از آن کار سخت رضایت بخش بود و موضوع برای دانشجویان، کاملاً آشکار. در این گفتار پس از نگاهی گذرا به انواع قید، منحصرأ به آن دسته‌هایی که ممکن است به گروه قیود باز آورد می‌پردازیم:

قید را در زبان فارسی، به تقلید از زبانهای اروپائی حوزه لاتین چنین تعریف

کرده‌اند: « کلمه‌ای است که مفهوم فعل یا صفت یا کلمه دیگر را به چیزی از قبیل زمان ، مکان . . . مقید سازد و از ارکان اصلی جمله باشد »^۱ ، « کلمه یا عبارتی است که چگونگی انجام یافتن فعل را بیان کند »^۲ ، « قیود یا ظروف آن دسته از کلماتی است که در معنی فعل یا صفت یا قید دیگر تغییر می‌دهد . . . و در حقیقت همان سمت و اثری را که صفت از حیث معنی نسبت به اسم دارد . . . قید یا ظرف نسبت به فعل انجام می‌دهد . »^۳

نظیر چنین تعریفهائی را در کتابهای دستور کلاسیک اروپائی نیز می‌توان یافت^۴ ، اما هر زبان ممکن است بر حسب ساختمان دستوری خود آنرا دقیقتر سازد . در بسیاری زبانها ، وصف «تغییر ناپذیر» بر آن منطبق است ، و یا در زبانهای که شناسه خاصی برای بیان قید دارند (مانند روسی) ، لزوم استعمال آنرا در تعریف خود وارد می‌کنند ، یادرفرانسه و انگلیسی اضافه می‌کنند که عمده‌ترین پسوند قید ساز ، *-ment* و *-ly* است . . .

اما بر اساس ملاکهای تازه‌تری که تحت تاثیر علم زبانشناسی پدیدار شده این تعاریف کافی نمی‌نماید . نویسندگانی که با این دید تازه زبان شناختی به قضیه می‌پردازند ، در مورد زبان فارسی معتقدند که در تعاریف بالا ، تنها *ملاك* معنائی مورد توجه بوده است ، حال آنکه هریک از اجزاء کلام را که یک « واحد زبانی » تشکیل می‌دهند ، باید بر اساس سه عامل اصلی سنجید و تعریف کرد: ۱- عامل معنائی^۵ که البته مهمترین عامل وجودی هر واحد زبانی است ، ۲- عامل صوتی^۶ ، یعنی بازشناسی مجموعه صوتی ویژه‌ای که هر واحد زبانی را به وجود می‌آورد^۷ ، ۳- عامل دستوری^۸ ، از این قرار که هر واحد زبانی ، در درون جمله ناچار است شکل و رفتار خاصی داشته باشد تا در ترکیب جمله مورد نظر بتواند نقش خود را ایفا کند . بررسی شکل آن واحد علم صرف است

۱- دستور پنج استاد، ص ۱۸۹

۲- خانلری ، ص ۷۰

۳- همایون فرخ ، ص ۵۶۳ . در کتب دستور نظیر این تعاریف بسیار است .

۴- مثلاً رک به M. Grevisse, *Le Bon usage* Paris, 1964, p. 782

5-semantic, phonetic, grammatical.

و بررسی رفتار آن در جمله علم نحو.^۱

شاید جامعترین تعریفی که تاکنون برای قید در زبان فارسی می‌شناسیم، تعریفی باشد که مرحوم شفائی داده‌است. وی گوید: «ظروف - یا آخرین گروه از اجزای اصلی کلام، کلمات معنی‌داری هستند که برای بیان مشخصات و به طور کلی «علامت گرامری» حرکات و حالات و پروسه‌ها (= سیستم افعال) و نیز برای بیان علامت گرامری برخی صفات و ظروف دیگر در داخل ترکیبهای وصفی و قیدی به کار می‌روند و هرگز با فعل یا کلمه مورد استناد خود در حالت اضافه قرار نمی‌گیرند».^۲

این تعریف بر بخش عظیمی از قیدهای عربی نیز منطبق است، اما همه آنها را در دربر نمی‌گیرد. در شرح قیدهای عربی این موضوع تا حدی آشکار می‌گردد.

قیدها را از چند نقطه نظر تقسیم بندی می‌کنند. در دستورهای قدیمتر فارسی که اساساً از دستور زبان فرانسه تقلید شده‌اند، یکبار به کاربرد کلمه در یک یا چند مقام دستوری توجه کرده دو دسته قید تشخیص داده‌اند: مختص (آنهائی که منحصرأ در نقش قید ظاهر میشوند) و مشترك (آنهائی که صفت، اسم و حرف اضافه هم می‌توانند بود). بار دیگر، با توجه به کاربرد معنایی، آنها را به گروههای متعددی بخش کرده‌اند. قیدها در دستور پنج استاد، ده گروه‌اند: قیدهای زمان (همیشه)، مکان (بالا، یا پایین)، مقدار (بسیار)، تأکید و ایجاب (راستی، بی‌گمان)، ترتیب (پیای پی)، نفی (نه)، و صف (خندان)، شک و ظن (شاید)، استقهام (کدام؟ چند؟) و استثناء (جز، مگر).^۳ تعداد این گروهها در کتابهای دستور، بر حسب سلیقه و منطق نویسندگان بسیار متفاوت است: ذوالنور: یازده گروه،^۴ مشکور: پانزده گروه،^۵ همایون فرخ: هفت^۶ و

۱ - رك شفائی، ص ۹. در مورد برداشت زبان‌شناسانه رك به کتاب بسیار مفید دکتر

باطنی، توصیف ساختمان دستوری، ص ۱۷۱.

۲- شفائی، ص ۱۲۰، ۱۲۲ تا ۱۲۴. ۳- دستور پنج استاد، ص ۱۸۹-۱۹۰.

۴- ذوالنور، دستور پارسی، تهران، ۱۳۴۲، ص ۱۱۳-۱۱۵.

۵- مشکور، دستور نامه، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۲۱-۱۲۵.

۶- همایون فرخ، ص ۸۸-۹۰ (تابلوی قیدها).

شفائی : شش گروه^۱. برخی از این نویسندگان ، بر حسب ترکیب کلمه ، قیدها را به بسیط ، مرکب ، مؤول (جمله‌ای که در مقام قید نشیند) ، یا ساده ، مشتق ، دوگانه ... بخش کرده‌اند .

مراد از ذکر این بخش بندیها و انواع که با روش اروپائی تقریباً تفاوتی ندارد آن است که نشان دهم چگونه دانشمندان - که تقریباً همه از قلمرو زبانهای هندو اروپائی برخاسته‌اند - به قید در زبان سامی عربی پرداخته‌اند. پس شایسته است اینک به شیوه خاورشناسان در این باب اشاره کنیم و باز یاد آور شویم که نزد ایشان ، نحوه گزینش کلمه به عنوان قید ، و چگونگی تقسیم بندی با آنچه در فارسی آمده تفاوت اساسی ندارد: رایت^۲ قیدها را نخست به سه طبقه تقسیم می کند : طبقه^۳ اول ، شامل « ادواتی » است که از ریشه‌های مختلف برخاسته‌اند ، و برخی پیوسته و برخی گسسته‌اند : طبقه^۴ دوم قیدهای مبنی صمه داراند ؛ طبقه^۵ سوم ، اسمای منصوب .

۱- در طبقه^۶ اول ، قیدهای پیوسته عبارت اند از : أ (حرف استفهام) ، س و سوف (حروف تنفیس) ، ل (حرف تأکید) در نقش‌های مختلف ، مانند جواب قسم ، جواب لو ...

در این طبقه ، قیدهای گسسته عبارت اند از :

الف : أَجَلٌ ،

ب : إِذَا ، إِذَا ، (فجائیه) ،

ج : إِذْ ذَاكَ ، إِذَنْ ، أَلَا ، أَلَا إِنَّ ، أَمْ ؟ ، أَمَّا لَا ، إِنَّ = مَا إِنَّ ، إِنَّ (مخففه) ،

إِنَّ (در تأکید) ، إِنَّمَا ، أَنْتَ ؟ ، أَيْ (بمعنی یا) ، إِي (بمعنی یعنی) ، أَيَّانَ (بمعنی

هرگاه) ، أَيْنَ ، مِّنْ أَيْنَ ، إِلَى أَيْنَ ، أَيْنَمَا ، بَلْ ، بَلَى ، بَيْنَمَا ، ثُمَّ ،

جَيَّرَ (بمعنی آری) ، فَقَطْ ، قَدْ تَأْكِيدِي ، قَطُّ ، كَذَا ، كَيْلَا ، لَا (بمعنی نه) ، لَكِنْ ،

ولکنّ ، لَمْ ، لَمَّا ، لَنْ ، لَوْلَا ، مَا (نهی) ، مَتَى ، نَعَمْ ، هَكَذَا ، هَلْ ، هَلَا ، هُنَا ، هُنَّ ، وَهُنَّ .

۲- طبقه دوم شامل همان اسمهای ست که در حالت نصب ، حرف اضافه می‌گردند و در حالت رفع ، قیداند (= قبل ، بعد ، ...) نیز از این گروه‌اند کلمات حیث ، عَوْضٌ ، لیس غیر ...

۳- طبقه سوم شامل تعداد بیشمار اسم است که علامت نصب ، یعنی علامت مخصوص قید را می‌گیرند : مانند : ابدأ ، جدّاً ، جمعاً ، نهاراً ، خارجاً ، الآن ، و نیز معاً (حرف اضافه مع به صورت قید در آمده است ، همچنان که برخی صفات در این طبقه نشسته‌اند) .

اصطلاحات زیر نیز به همین طبقه وابسته‌اند :

بَیِّنَةٌ ، حَیْنٌ ، رَبَّمَا ، رَیْثَمًا ، وَرَیْثٌ ، لَاسِیْمًا ، کَیْفٌ ، لَامِحَالَةٌ ، وَحَدٌّ ، بَیْتٌ بَیْتٌ ، صَبَاحٌ مَسَاءً ، شَتَاتٌ ، حِیْصٌ بَیْضٌ ، أَمْسٌ (در باره این کسره گویند زائیده متمایل به تخفیف است ، یا به قیاس بالأمس باقی مانده . در عوض ، شکل‌های الأمس و مُدْأَمْسٌ هم موجود است) ، لَیْسٌ وَلَعَلَّ (هر دو ظاهراً ریشه فعلی دارند) ...

این تقسیم بندی ، و نیز بیشتر کلماتی که در خلال آن قید شماره شده ، همان است که در آثار خاورشناسان تا دهه‌های اخیر می‌توان یافت . اما امروز ، دستورشناسان و زبانشناسان با قید خواندن برخی از آنها موافق نیستند و مثلاً کلماتی را که برایجاب یا نفی دلالت دارند ، چون أَجَلٌ ، نَعَمْ ، إِي ، لَا ، « کلمه - جمله » می‌نامند نه قید ، و نیز ابرازهای نفی ساز لَمْ ، لَمَّا ، لَنْ را که از اعضای معنی دار کلام نیستند ، از دایره قیدها بیرون نهاده‌اند ، همچنان که در تقسیم بندی بلاش دیده می‌شود :

بلاشر^۲ بسیار محتاطانه به موضوع قید می‌پردازد، زیرا از دشواری قضیه کاملاً آگاه است. وی می‌نویسد « ادوات » دستوری عربی، با حروف اضافه و حروف ربط و قید در زبانهای اروپائی مطابق اند، اما در کار مطالعه آنها، خود را با دو دشواری مواجه می‌بیند: نخست آنکه بیشتر این کلمات، به تنهایی معنای روشنی ندارند و باید در ساختهای نحوی به آنها پرداخت، و بهمین جهت، بررسی‌های او ناقص و موقتی است. دشواری دوم آن است که نمی‌داند چگونه باید آنها را دسته‌بندی کرد و گوید برخی خاورشناسان خواسته‌اند آنها را در قالبهای هند و اروپائی بریزند، اما کار را بر خود دشوار کرده‌اند. او خود این « ابزارهای دستوری » را به سه گروه عمده بخش می‌کند:

این ادوات، اولاً به سه گروه می‌شدند:

۱- اسمهای منصوبی که غالباً نکره‌اند و معانی « وضعی »^۲ دارند، پس قیداند؛

۲- اسمهای منصوبی که به کلمه دیگری اضافه می‌شوند و نقش حرف اضافه را

بازی می‌کنند؛

۳- کلمات کوچکی که ریشه آنها غالباً ناشناخته مانده و حروف اضافه واقعی‌اند.

البته این سه طبقه، بسیاری از حروف (مانند حروف ربط) را دربر نمی‌گیرد.

بهمین جهت بلاشر در طبقه بندی گسترده تری، مجموعه ادوات را در نه گروه می‌نهد، به قرار زیر (با تلخیص در موارد غیر ضروری):

۱- اسمهای منصوبی که نقش قید یا حرف اضافه دارند.

الف - قید: قليلاً، ابدأ، يوماً... و گاه با ضمیر همراه‌اند: دخلوا جميعهم،

وَحْدَهُ...

برخی از کلمات این دسته، خواص اسم منصوب را به وضوح نمایش نمی‌دهند:

إذا، ثم، هناك...

1 - Blachère, pp. 207 - 220.

2 - Circomstanciel

ب - حرف اضافه : برخی کلمات بالا ، در این دسته نیز وارداند : **عندهم** ،
امامهم ، **وَسَطَهُمْ** ...

- برخی از ادوات ، علامت صمه گرفته ، به صورت تغییر ناپذیری در نقش قید
 ظاهر می‌شوند : **حيث** ، **بعد** ، **قبل** ...

- برخی از مصطلحات قیدی ، از یک اسم منصوب و ضمیر اشاری **إذ** (به جای
 هذا) تشکیل می‌یابند : **وَقْتَعِدِ** ، **حِينَئِذِ** ، **سَاعَتَعِدِ** ...

۲- حروف اضافه به معنای **أخص** : **ل** ، **ك** ، **ب** ، **من** ، **مع** ، **الی** ، **عن** ، **فی** ،
علی ، **لَدُنْ** .

۳- ادوات فعلی واسمی :

الف : ادواتی که منحصرأ با فعل ترکیب می‌شوند : **قد** ، **ل** ، **أن** ، **إن** ...
لم ، **إذ** ، **لَمَّا** ، **ما** ، **أینما** ، **لو** .

ب - ادواتی که تنها با اسم جمع می‌شوند : **إن** ، **أن** ، **فان** ، **لكن** .

۴- حروف ربط : **و** ، **ف** ...

۵- ادوات ایجاب : **نعم** ، **أجل** ، **بلى** ، **جیر** ، **ای** ، **إذا** (پس ، بسیار خوب) .

۶- ادوات نفی : **لا** ، **ما** ، **لم** ، **لَمَّا** ، **قط** ، **انما** ، **كلا** ، **لن** ...

۷- ادوات تمیز : **أی** ، **بینما** ، **ثم** ، **ربما** ، **لاسیما** ، **لعل** ، **لیت** ...

۸- ادوات پرسشی : **أ** ، **ألا** ، **أم** ، **أین** ، **متی** ، **کیف** ، **کم** ، **هل** ، **أنتی** .

۹- ادوات ندا ، شکفتی ، تحسین ... ۱ : **أف** ، **بخ بخ** ، **یا وایها** (ندا) ،

رب ، **نعم** ، **بیشس** ، **هات** ...

اینک با مقایسه سریعی میان «قیدهای» رایت و «ادوات» بلاشر ، گسیختگی
 کار و سردرگمی دانشمندان به خوبی آشکار می‌شود .

برای آن که بتوانیم نظر قاطع و صریحی درباره قید عربی عرضه کنیم ، لازم است

توده عظیمی از حروف اضافه، کنایات، مبهمات، صفات، اسمها، قیدهای معروف و نیز ترکیبات گوناگون دو یا چند کلمه را جمع آوری کرده خصائص صرفی، صوتی و رفتار دستوری آنها را تعیین نمایم. آنگاه با بررسی آنها، ملاکهای را که زبان عربی برای قیدهای خود بکار گرفته بازشناسیم تا ابزار کار برای تهیه بخش بندی و تعریفی عالمانه از قیود عربی فراهم آید. اما از آنجا که قید اساساً با فعل رابطه دارد، پیش از هر کار لازم است خود فعل و دایره نفوذش را بشناسیم. از آن گذشته، یک بخش از جمله‌های عربی را جمله‌های اسمی (مراد جمله‌هایی است که در گزاره آنها فعلی موجود نباشد، نه جمله‌های اسمی نحویون) تشکیل می‌دهند که ظاهراً فاقد فعل اند. اما هیچ جمله‌ای را نمی‌توان فاقد روح فعل یا حرکت یا بیان حالت پنداشت، و این احوال را در جمله اسمی، بازی اعراب جلوه‌گر می‌سازد، بنا بر این می‌توان به آن جمله‌ها نیز قیدی بخشید. اما در چنین جمله‌هایی مفهوم عمل یا «فعلیت» در گزاره یا حتی گاهی در نهاد جلوه‌گراست و هنگامی که به آنها قیدی می‌افزایم، می‌بینیم که آن کلمه را برای تعیین خصوصیات اسم بکار برده‌ایم و بدین سان یکی از ویژگیهای صفت را به آن بخشیدیم.

در عوض آن چه موجب دلگرمی پژوهشگر می‌گردد، وجود پدیده‌ای است که در فارسی و بسیاری از زبانهای جهان موجود نیست یا در اثر تحولی دراز از میان رفته است. مراد ما از این پدیده، همانا شناسه قید در زبان عربی است که ما در حد گسترده‌ای مورد بهره برداری قرار داده‌ایم و در بیان علل قید بودن کلمه به آن استناد کرده‌ایم (دنباله مقاله). اما این شناسه با آن که در موارد بی‌شمار به کمک محقق می‌آید، در برخی موارد موجب پریشانی خاطر می‌گردد، مثلاً:

لفظ «کمی» که از مبهمات (= کنایات نامعین، قید مقدار) است، می‌تواند در دو حالت به کار رود:

کمی غذا خوردم. در این جمله، کمی، قید مقدار است.

کمی از نان را خودم . در این جمله کمی با حرف اضافه از ترکیب شده و باز قید مقدار به وجود آمده .

در ترجمه عربی این عبارات چنین می‌یابیم :

أَكَلْتُ قَلِيلاً . در قید بودن کلمه قلیل تردید نیست و آنرا با مفعول نمی‌توان اشتباه کرد ، زیرا اگر به جای فعل متعدی این جمله ، یک فعل لازم بنهیم ، باز قید جمله به شکل خود ، و با شناسه قید باقی می‌ماند :

تَكَلَّمْتُ قَلِيلاً .

اما دومین عبارت فارسی را چنین ترجمه می‌کنیم :

أَكَلْتُ قَلِيلاً مِنَ الطَّعَامِ . ممکن است بپنداریم که قلیل در اینجا قید است . اما اگر جمله را به این شکل بنویسیم : أَكَلْتُ الْقَلِيلَ مِنَ الطَّعَامِ ، القلیل به قیاس فارسی ، در معنی قید می‌ماند ، اما رفتار نحوی آن دگرگون است و فتحه دیگر علامت قید بودن کلمه نیست ، بلکه دلیل بر مفعول بودن آن است زیرا اگر آنرا در مقام فاعل بنشانیم ، شناسه فاعل را خواهد گرفت :

كَانَ الْقَلِيلُ مِنْهُمْ ... ، كَانِ الْكَثِيرُ مِنْهُمْ ...

مثال دیگر :

اگر آیه مبارکه وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْرَةَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ را در نظر گرفته

ترجمه کنیم ، چنین خواهیم داشت :

هرکس به اندازه ذره‌ای کار نیک انجام دهد ... (عمداً به جای نیکی ، کاد نیک نهاده‌ایم) . تردید نیست که ما ، جمله فارسی را چنین ترکیب می‌کنیم : هرکس ، در مقام فاعل ، کاد نیک ، در مقام مفعول ، انجام می‌دهد ، فعل ، گروه به اندازه ذره‌ای ، نیز به صورت قید مقدار در جمله ظاهر گردیده است . به ظاهر ، همین توجیه را می‌توان در متن آیه اعمال کرد : خیراً (با علامت مفعولیت نصب) مفعول ، و ترکیب مقدار ذرة ، قید مقدار ، بخصوص که شناسه قید (فتحه) در کلمه نخست آشکار است . اما

واقع امر چنین نیست . برای توضیح ، عبارت عربی را به صیغه مجهول در آورده به فارسی ترجمه می کنیم ؛ ترجمه فارسی چنین می گردد : اگر به اندازه ذره ای کار نیک انجام شود ... در این عبارت ، کاد نیک نقش نحوی خود را تغییر داده فاعل (= نایب فاعل) شده است . اما ترکیب به اندازه ذره ای همچنان نقش قیدی خود را ایفا می کند . حال بنیم عربی چه می شود : **إِنْ يُعْمَلُ مَقْدَارُ ذَرَّةٍ خَيْرًا ...** در این جمله کلمه **مَقْدَارُ** که در در بالا به صورت قید جلوه کرده بوده ، تغییر روش داد و شناسه فاعل را به خود گرفت (= مرفوع شد) . نیز آن کلمه ای که - به قیاس فارسی - مفعول جلوه می کرد و **وَإِنَّكَ** باید فاعل (= نایب فاعل) شود ، بارفتاری قید گونه ، در حالت نصب باقی می ماند . نیز گمان نرود که این امر در اثر مجهول شدن فعل رخ داده است ؛ اگر بجای فعل متعدی **يَعْمَلُ** ، فعل لازم **يَحْصُلُ** را بگذاریم ، باز همین مشکل پا برجاست : **إِنْ يَحْصُلُ مَقْدَارُ ذَرَّةٍ خَيْرًا ...** یعنی مقدار همچنان مرفوع می ماند . در مقابل این جمله چه باید کرد ؟ اگر اصرار بورزیم که **مَقْدَارُ ذَرَّةٍ** ، با آن که شناسه قیدی خود را از دست داده باز به قیاس دستورهای هند و اروپائی همچنان در نقش قید است ، آنگاه جمله بدون فاعل می ماند ، و خیراً با علامت نصب ، به هیچ وجه قادر نیست جانشین فاعل گردد . نامی که دانشمندان نحوی به خیراً در چنین وضعیتی داده اند (= تمیز) ، اتفاقاً خالی از مفهوم قید نیست ؛ خاورشناسان با احتیاط تمام ، به نوعی ترجمه دست زده نظائر آنرا «متتم منصوب تخصیص» ، یا با وضوح بیشتر ، «منصوب قیدی تخصیص» و یا اصطلاحاتی از این قبیل خوانده اند .

* * *

خوشبختانه - به گمان ما - بخش اعظم قیود عربی را می توان با قیدهای فارسی قیاس کرد و به جرأت نام قید بر آنها اطلاق نمود . اما بقیه را باید ، به دور از تعقل لاتینی ، و با توجه به ساختار زبان عربی ، و بخصوص با توجه به فعل و روح و مفهوم آن که در بسیاری از جمله های اسمی و یا اسماء جاری است ، از نو بررسی کرد .

اما «فلیش» بر این عقیده نیست . وی معتقد است که قید به آن معنای معهود و

معروف در عربی موجود نیست و اصحاب این زبان، مفهوم قید را به شیوه ای که خاص خود ایشان است به کار می‌گیرند. این نظر نخست توسط وهر^۱ ابراز شد، وی حتی دو ظرف معروف عربی (ظرف زمان و مکان) را نیز قیود ناقصی تلقی می‌کرد. فلیش که اساساً از وهر پیروی کرده است، نخست چندین دسته قید را (در فصل ادوات) بر می‌شمارد و آنگاه اظهار می‌دارد که اعراب، بسیاری از احوال قیدی را بواسطه فعل بیان می‌کرده‌اند و مثلاً به جای قید دوباده در جمله^۲ دوباده گفت، چنین عبارتی به کار می‌برده‌اند: **عاد فقال**؛ یا در مقابل اودا خوب تربیت کرد، می‌گفتند: **أحسن تربیتته**. وی ضمن این که موضوع قید را نیازمند پژوهشهای تازه و گسترده‌ای می‌داند، به مترجمان پیشنهاد می‌کند که برای شیواتر و فصحیحتر ساختن ترجمه عربی خویش، در مقابل ترکیبهای قیدی زبانهای بیگانه، یکی از افعال عربی را بکار برند.^۳

علامت قید در عربی

هانری فلیش همچنین به قیده‌های کهن ضمه دار اشاره کرده اظهار می‌دارد که مصوت u که در زبانهای کهن سامی و نیز عربی، علامت قید بوده، از سیستم دستوری عربی خارج شده است و عربی، علامتی به جای آن برنگزیده است.^۳ اما — به گمان ما — چنین نیست. در واقع توده^۴ عظیمی از «منصوبها»، آشکارا علامت دستوری فعل را توصیف و تعیین می‌کنند و حتی همه^۵ خصائصی را که در قیده‌های هند و اروپائی می‌یابیم، در آنها نیز می‌توانیم یافت. این دسته را، به دلیل هماهنگی ترکیبهای عربی دیگر با دسته‌ای از قیده‌های ما، نمی‌توان نفی کرد. این ترکیبهای ناهماهنگ نیز از دو حال خارج نیستند: با توجه به ریخت مخصوص زبان عربی، یا باید به چند عامل (چون: معنی و شناسه) تمسک جست و آنها را به دایره^۶ قیده‌های خاص عربی بازگرداند، و یا — در صورت کافی نبودن عوامل — باید در مقوله‌های دیگر جای داد، اما هیچگاه نمی‌توان

1 - Wehr, in ZDMG, Vol. 97 (1943), p. 41.

2 - Fleisch, Ar. clas., pp. 154 - 5

3 - loc. cit.

تعقل لغوی سامی را در این کار از نظر دور داشت. علاوه بر این، برخلاف نظر فلپش، علامت نصب، از دیرباز، در عربی و دیگر زبانهای سامی، علامت قید بوده است. در کنار قیدهای خاص، چون کیف، معاً، دون، یا ترکیبهای ویژه عربی، چون صباح مساء، ملاحظه می‌کنیم که دیگر زبانها نیز فتحه را برای بیان قید به کار گرفته‌اند. مثلاً در اکدی: *ûmam* (معادل یوماً)، *mahra* (پیش از این)، *warka* (معادل وراء) نیز همین کلمه در بابلی و آشوری قدیم؛ در آشوری: *uma* (اینک)، *eninna* (اینک)، *matima* (معادل متی)، *musa u imma* (معادل مساءً او یوماً)؛ در حبشی: *ahatta ellata* (روزی)، *nagha* (در صبح)؛ در عبری: *atta* (اینک) ... به طور کلی علامت نصب در بسیاری از زبانهای سامی، برای بیان قیدهای زمان، مقدار، حال ... به کار رفته است.^۱ نیز خوب است به آرامی کتاب مقدس که شامل چند نمونه از قیدهای فتحه دار است اشاره کنیم.^۲

نحوه برداشت فلپش او را ناچار کرده است اکثر منصوبات را متمم بخواند و بدین سان، مانند نحو عربی «مفعول صریح» (متمم مفعولی) رادر ردیف متمم‌های حالت، تمیز، زمان، مکان، تعداد، استثناء و نیز خبرگان ... بنشانند و کار آموزش عربی را دچار همان دشواریهایی کند که به شکلی دیگر گریبانگیر نحو کلاسیک است.^۳

قیدهای ضمه‌دار

در زبانهای کهن سامی، نمونه‌هایی از کلماتی یافت شده که در مقام قید مکان نشسته‌اند و به مصوت کوتاه *u* یا مصوت بلند *u* ختم شده‌اند. این نمونه‌ها در اکدی آنقدر هستند که بتوان استعمال آن مصوت را در مقام قید از قواقین زبان دانست.^۴ اما این

1 - O'Leary, p. 203 - 4; Moscati, p. 120

2 - Rosenthal, *A Grammar of Biblical Aramaic*, Wiesbaden, 1974, pp, 39 - 41.

3 - Fleisch, *Ar., clas.*, pp., 177 - 186

4 - O'Leary, p. 203; Moscati, pp. 94, 120; Wright, 1,288; Blachère, 209; Fleisch, *Tsaité*, p. 280 qui reprend Brockelmann

شناسه ، در زبانهای متأخرتر سامی از میان رفته و تنها آثاری چند از آن به جای مانده است ، مثلاً در حبشی la، lu = بالا ، kantū = به رایگان ، tāhtū = در زیر . . . در زبان عربی نیز تعدادی از آنها باقی است که نحوشناسان در توجیه آنها دچار سرگردانی شده به راههای پرپیچ و تاب گام نهاده‌اند.^۱ البته تعداد این قیده‌ها که حتی حروف اضافه در اعرابشان اثر نمی‌گذارد ، انگشت شمار است : قبلُ ، بعدُ ، تحتُ ، فوقُ ، قطُ ، حیثُ ، عَوْضُ : حسبُ .

* * *

حال که وضعیت قید و دشواری آن اندکی آشکار شد ، خوب است تکرار کنیم که ما ، در صدد گردآوری و تقسیم‌بندی قیده‌ها نیستیم . آنچه به اختصار از قول رایت و بلاشر نقل کردیم ، به تفصیل در کتابهای دستور عربی که خاورشناسان نوشته‌اند آمده است ، و جای چنین کاری به زبان فارسی البته خالی است . اما در خلال بحثی که اینک عرضه می‌شود ، اولاً خواسته‌ایم برخی از کلمات را که عموماً حرف اضافه خوانده‌اند ، به جرکه قیده‌ها باز آوریم ، و ثانیاً چند گروه ترکیب را که بیشتر « متمم های وضعی منصوب »^۲ نامیده‌اند ، در طبقه‌ای تقریباً موازی این قیود بنهیم . قصد اصلی ما نیز از این کوشش ، آسان‌سازی آموزش این مبحث است ، آن‌چنان که در آموزش زبان عربی ، جلد ۲ ، اعمال شده است .

* * *

۱- حرف اضافه = قید

حروف اضافه عربی را فلیش^۳ به دو گروه تقسیم می‌کند . ۱- گروه اول آنهایی است که از منبع کهن سامی سرچشمه گرفته‌اند و گاه یک حرفی (ب ، ل) و گاه

۱- نک آذرنوش ، آموزش ج ۲ ، فهرست مصطلحات دستوری ذیل قط ، حسب ، حیث .

2 - accusative circumstantial complement

3 - Fleisch, *Ar. & clas.*, p. 156.

دو حرفی (إلی = il + ay + á، مع، مین) و گاه سه حرفی اند (بین، تحت). توجه را به این نکته جلب کنیم که نوع سوم، طبیعی کاملاً متفاوت از دونوع دیگر دارد، یعنی برخلاف آنها، اسمی است منصوب. ۲- گروه دوم از روی الگوی بین ساخته شده، مجموعه اسمهای منصوبی است که ارتباط خود را با ساخت اسمی خویش حفظ کرده‌اند، مانند: حول، خلف... (= ظروف در نحو عربی). در زبان معاصر عربی، به قیاس آنها کلمه‌های تازه‌ای نیز ساخته‌اند: قید: در رابطه با، نتیجه: در نتیجه، حال: در اثنای...^۱

این سخن به فلیش اختصاص ندارد، دیگران نیز برداشت مشابهی دارند. خوب است از قول کانتارینو توضیحات عالمانه دیگری برای گفتار بیاوریم: این حروف اضافه، اسمائی منصوب و در حالت قیدی بوده‌اند که در اثر کثرت استعمال، رابطه خود را با خصائص اسمی شان، گاه به کلی (مانند حروف ب، من، عن، ...) و گاه تا حدودی (مانند علی) از دست داده‌اند. اما همین ویژگی اسمی باعث می‌شود در اسمهای دیگر یا جانشینهای آنها اثر کنند (مضاف شوند)، و گاه حرف اضافه بپذیرند و مجرور شوند (مین خلف). حتی برخی از آنها مصغر نیز می‌شوند (قبیل). با اینهمه نمی‌توان منکر شد که این ادوات، حروف اضافه‌اند.^۲ همو باز می‌گوید حرف اضافه رابطه میان اسم را با یکی از اعضای جمله نشان می‌دهد...^۳ بنا بر این می‌توان آنرا بر سر اسم، صفت، قید، جمله و حتی حرف اضافه دیگری در آورد و حروف اضافه ترکیبی تشکیل داد.^۴

درباره حروف اضافه، توضیحات و تدقیقات بسیار است. به همین اندک که ذکر کردیم بسنده می‌کنیم و به نتیجه‌گیری می‌پردازیم: بنا بر آن چه گذشت، در واقع دو دسته حرف اضافه حاصل می‌شود: ۱- اصیل سامی، ۲- ساخته‌های متأخر تر زبان

1 - ibid, p. 157

2 - Cantarino, II, 2 53

3 - id., II, 254

4 - id., II, 260

عربی. در دسته اول این ویژگیها به چشم می‌خورد :

۱- حروف اضافه^۱ اصیل و کهن سامی، همه از یک یا دو حرف تشکیل شده‌اند؛ اگر چه برای برخی از آنها ریشه‌ای فرض شده (مانند علی و فعل^۲ علا یعلو)، اما عموماً کهنه‌اند و ریشه^۳ آنها ناشناخته^۱.

۲- این حروف خود بر هر کلمه‌ای اضافه می‌شوند، اما حرف جری بر سر خود آنها در نمی‌آید (گمان نمی‌کنیم بتوان در برخی نمونه‌ها که از شواهد نحوی‌اند به چشم اعتبار نگریست. از آن جمله است: من عن شمالیا، قَفَزَ مِنْ عَالی فرسه، ذهبُ مِنْ مَعِهِ، هر چند که در مثال دوم میتوان علی را اسمی کامل و واقعی فرض کرد).

۳- این حروف به تنهایی معنای روشنی به ذهن القاء نمی‌کنند، به عبارت دیگر حوزه^۴ معنایی آنها بسیار گسترده است.

۴- این حروف در هیچ حال تغییر شکل نمی‌دهند.

۵- معمولاً از حالت حرفی خارج نمی‌شوند و در نقش عضو دیگری از جمله در نمی‌آیند (به جز مع = معاً).
دسته دوم که به قول فلیش ساخته^۵ زبان عربی است، هیچیک از خصائص بالارا ندارند:

۱- همه - مانند اکثریت قریب به اتفاق اسمهای عربی - سه حرفی‌اند و ریشه^۶ اسمی تقریباً همه^۷ آنها کاملاً آشکار است.

۲- به شیوه‌ای عادی حرف اضافه بر سر آنها در می‌آید و آنگاه رابطه^۸ آنها را با دیگر اجزای جمله بیان می‌کند.

۳- معنای تقریباً روشنی به ذهن القاء می‌کنند، به عبارت دیگر حوزه^۹ معنایی شان محدود است.

۴- به آسانی تغییر شکل می‌دهند (= جر، نصب، رفع، تصغیر، مثنی و جمع شدن ...).

۵- با تغییر در شکل، نقش نحوی خود را تغییر می‌دهند.

این کلمات زمانی که بر اسم دیگری درمی‌آیند، از نظر معنی کاملاً به حروف اضافه در فارسی و زبانهای لاتین شبیه‌اند و این شباهت چنان است که چاره‌ای جز «حرف اضافه» خواندن آنها نبوده است. اما ملاحظه می‌کنیم که در واقع، وجوه افتراق آنها با حروف اصیل سامی بسیار است.

عامل دیگری که شاید در حرف خواندن این دسته شبهه ایجاد کند، آن است که زبان عربی، دارای شناسه قید است، و این شناسه، چنان که پیش از این گفتیم، از اصلات آشکاری برخوردار است. این نکته‌ای است که در مورد کلمات اخیر چندان مورد توجه قرار نگرفته است و کسی نپرسیده است چرا این دسته «بخصوص از» حروف اضافه» باید علامت نصب بگیرند و نه علامت دیگری.

پیدا است که - به قیاس فارسی و زبانهای اروپائی - این کلمات هنگام ترکیب با انواع مختلف اسم، چیزی جز گروههای قیدی به وجود نمی‌آورند. اما با اعرابی آن ترکیب قیدی را همین کلمات به دوش می‌کشند. پنداری نظر نحویان که آنها را «ظرف» خوانده‌اند بسیار دقیق بوده است؛ تا حدی به این اعتبار است که در کتاب آموزش زبان عربی، آنها را نه حرف اضافه، بلکه قید (= ظرف و قید) خوانده‌ایم.

۲- متمم‌های منصوب = منصوبات قیدی = قید

دانشمندان ملاحظه کرده‌اند که متمم‌های فعل، علی‌رغم گوناگونی شکلها، همه منصوب‌اند. رایت، اساساً به تقلید از نحو عربی، آنها را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱- منصوب اصلی، یعنی مفعول و منصوبات مختلف دیگر (چون: اسم ان و اخوات آن، لای نافیة للجنس...) که در این گفتار، ما را با آنها کاری نیست. ۲- «متمم‌های

قیدی»^۱ اند که از یک سو خبر کان و اخوات آنرا در بر می‌گیرد و از سوی دیگر، منصوبات قیدی^۲ زمان، مکان، حال، سبب، تمیز، واسمی که پس از کم استفهامیه می‌آید. تقسیم بندی کانتارینو^۳ هم که بر پایه^۴ تحقیقات نویسندگان آلمان استوار است، با تقسیم بندی رایت تفاوت چندانی ندارد، اما منقح تر و روشنتر است. بلاشر^۵ آنها را «متمم‌های وضعی فعل»^۶ می‌خواند. فلیش هم که با مفهوم قید در زبان عربی نظیر موافقی ندارد، همه را متمم خوانده است^۷ (مفعولی، متمم چگونگی، سبب، حال، زمان، مکان...).

این نامگذاری‌ها از جهات متعدد دقیق و عالمانه است. اگر فلیش مقوله^۸ قید را موقتاً کنار می‌نهد، یا اگر بلاشر، تسمیه^۹ این عضو اصلی را غیر دقیق و موقتی می‌خواند، از آن جهت است که بسیاری از الفاظ و ترکیبات، از یک سو بار معنایی قید را حفظ می‌کنند و از سوی دیگر، از پذیرفتن شناسه^{۱۰} آن سر باز می‌زنند؛ یا به عکس، در حین اینکه یکی از ملاکهای قید را از دست می‌دهند، شناسه^{۱۱} آنرا حفظ می‌کنند. بدین سان، مکانیسم زبان عربی، لااقل در این موارد خاص، از تن سپردن به قواعد عمومی زبانهای فارسی و لاتینی سر باز می‌زند.

شاید لازم باشد از باب مثال، چند جمله را در عربی و فارسی و فرانسه باهم مقایسه کنیم؛ در این مقایسه، با کار متأخران چون خانلری^{۱۲} و باطنی^{۱۳} کاری نداریم:

مثال ۱: احمد، با هوش است = أحمد ذکی

فارسی: احمد، فاعل یا مسند الیه؛ با هوش، مسند؛ است، رابطه.

1 - adverbial complement

2 - adverbial accusative

3 - Cantarino, II, 161

4 - Blachère, p. 397 : circonstamciels compl. de verbe.

5 - Fleisch, *Ar. clas.* p., 177

۶- دستود، ص ۲۱۵ و جاهای دیگر

۷- باطنی، توصیف ساختمان...، ص ۱۷۱ به بعد.

فرانسه : احمد ، فاعل ؛ با هوش ، منسوب فاعل ؛ است ، فعل وضعیت .

عربی : احمد ، مبتدا ؛ ذکیّ خبر .

مثال ۲- : احمد با هوش به نظر می آید = یبدو احمد ذکیّاً

فارسی : احمد ، فاعل ؛ با هوش : متمم وضعی فاعل ؛ به نظر می آید ، فعل . یا :

احمد ، مسند ؛ با هوش : مسند الیه ؛ به نظر می آید ، فعل جانشین رابطه ، یا (به نظر شفائی) با هوش ، قید .

فرانسه : احمد ، فاعل ؛ با هوش ، منسوب فاعل ؛ به نظر می آید ، فعل شبیه به

افعال وضعیت .

عربی : یبدو ، فعل ؛ احمد ، فاعل ؛ ذکیّاً ، حال

مثال ۳ : احمد را با هوش شماردند = حسبوا احمد ذکیّاً

فارسی : احمد ، مفعول ؛ با هوش ، متمم وصفی مفعول ؛ شماردند ، فعل (بافاعل

نامعین). شفائی (ص ۲۲۰) در چنین جمله‌ای ، باهوش را «جزء ترکیبی گزاره» می شمارد و مانند دستور زبان فرانسه ، آنرا «عنصر آتریبوتیف» می نامند .

فرانسه : ضمیر او ، فاعل ؛ احمد ، مفعول صریح ؛ با هوش ، منسوب مفعول ؛

شماردند ، فعل متعدی .

عربی : حسبوا ، فعل و فاعل (طبق نظر نحویان) ؛ احمد ، مفعول اول ؛ ذکیّاً ،

مفعول دوم

در این مثالها ، به راستی تفاوت فاحشی میان عربی از یک سو ، و زبانهای فارسی

و فرانسه - که بسیار بهم شبیه اند - از سوی دیگر دیده می شود . جمله عربی ، روندی

دیگر دارد ، متمم های خود را به نحوی خاص عرضه می کند . این حال در شکل های

بسیار متعدد دیگری هم مشاهده می شود : مصدر های آن شبیه به مصادر فرانسه و انگلیسی

نیستند ، برخی اسم های آن (چون فاعل) تمام ویژگی های فعل را در خود حفظ می کنند ،

یعنی در عین اینکه اسم اند ، می توانند مانند افعال عمل کنند و فاعل و مفعول بگیرند و گاهی

از فحوای کلام ، کسب « زمان » کنند ، و نیز می‌توانند در عین فعل بودن ، در نقش صفت‌های کاملی ظاهر گردند .

اینک باز گردیم به تقسیم بندی « متمم های قیدی منصوب » : شیوهٔ فلیش که همهٔ گروه‌های نامتجانس را ، به صرف منصوب بودن ، یکجا گرد آورده ، اساساً با روش کتاب‌های نحو تفاوت ندارد . بی‌حاصلی این شیوه بخصوص در اثنای تدریس ظاهر می‌شود . روش کانتارینو که می‌کوشد مثالها و قالب‌های تازه‌ای برای بیان دستور زبان عربی عرضه کند بسیار طبیعی تر است . شیوهٔ رایت با همهٔ کهنگی هنوز سودمند است . این دو با افزودن صفت « قیدی » به دسته‌هایی از منصوبات ، در واقع قیدها و قیدواره‌ها را از دیگر منصوبات جدا کرده‌اند . اینک به ذکر این دسته‌ها پردازیم :

* * *

۱- متمم چگونگی = منصوب قیدی چگونگی = قید حالت = حال :

الف - در جملهٔ فعلی :

دخل ضاحكاً : خندان وارد شد ،

دخلت ضاحكة ؛ يذكرون الله قياماً و قعوداً ؛

ب - ممکن است اسم فاعلی که در مقام قید حالت نشسته ، از فعلی متعدی برخاسته باشد . در این حال ، ویژگی فعل در کلمه و نیاز آن به مفعول کاملاً آشکار می‌شود .

خرج اليهم حاملاً معه سيفاً مهنداً : در حالی که شمشیری هندی بکف داشت ،

به سوی آنان (به جنگ آنان) رفت ،

ج - در جمله‌های اسمی : گزارهٔ این جمله‌ها که می‌توان قید حالت بر آنها افزود ،

از مفهوم « فعلیت » تهی نیست :

هو ذاهب الى المسجد مفكراً : اندیشناك به مسجد می‌رود ،

و در برخی جمله‌های ادیبانه تر و کهن تر ، « مفهوم رابطه » جایگزین معنای فعلیت

است :

كَانَ قُلُوبَ الطَّيْرِ - رَطْبًا وَيَابَسًا - العنابُ ... گوئی دل پرندگان - خشک
وتر - عناب است و ...

د - اگر اسم فاعل از فعاله‌ای خاص زمان مشتق شده باشد ، به ظرف زمان
شبيه می‌شود :

يُزُورُهُ مُصْبِحًا وَمَسِيًّا : بامدان و شامگاهان (صبح کنان و شب کنان) به دیدار
اومی رود .

ه - در صورت اضافه شدن ، ناچار تنوین خود را از دست می‌دهد (صفت
مرکب) :

دَخَلَ مَطْرِقَ الرَّأْسِ > دَخَلَ مَطْرِقًا رَأْسَهُ : سرافکننده داخل شد .

ترکیبات معروفی چون يَدًا بَيْدًا ، بَابًا بَابًا ، وَجْهًا لَوْجَةً ... را در همین جرگه
می‌نیم . معروفترین کلمه‌ای که در این ترکیبات وارد می‌شود ، وَحْدًا است که در آن ،
رابطهٔ قید و «شخص» فعل را به وسیلهٔ ضمائر پیوسته نشان می‌دهیم : وَحْدًا ، وَحْدًا ،
وَحْدًا ...

و - صفت قیدی : در همین جرگه ، کلمهٔ منصوبی را می‌نیم که « منسوب
مفعول » خوانده‌اند :

رَأَيْتُ الْبَابَ مَفْتُوحًا (در نحو آنرا حال می‌خوانند) : در را باز دیدم .

این صفت که ما صفت قیدی خوانده‌ایم : از این حد نیز فراتر رفته به توصیف
دیگر اعضای جمله می‌پردازد :

الْقَبَائِلُ لَا تُصْبِرُ عَلَى مَا دُونَ الْحَرِيَّةِ كَامِلَةً : قبائل ، بر چیزی کمتر از آزادی -
آنهم به نحو کامل صبر نمی‌توانند کرد . کلمهٔ منصوبِ كَامِلَةً ، چگونگی الحرية را که
مضاف الیه و مجرور است بیان می‌کند .

محل قید حالت در جمله متغیر است : پس از فعل و فاعل ، یا میان آن دو ... جا
می‌گیرد . کلمه‌ای که در مقام این قید نشیند ، پیوسته وصف است ، و اگر اسم جامدی

بیاید، البته به واسطهٔ تعمیم معنایی، مفهوم صفت می‌یابد: **انَّكَ لَمْ تُوَلِّدْ بِنْتًا**: تو دختر به دنیا نیامده‌ای.

۲- منصوب تحدید و تخصیص = قید تمییز = تمییز :

این متمم، کلمه‌ای است نکره که پس از فعل، صفت (و نیز صفات تفضیلی و عالی) می‌آید و معنی آنها را محدود و معین می‌کند. غالباً کلمات منصوب پس از اعداد را نیز در همین جرگه می‌نهند:

الف- تخصیص و تحدید معنای فعل :

طابَ الْوَرْدُ لَوْنًا، رنگ گل دلنشین است (شد) = **گل** - از نظر رنگ - دلنشین شد.

يَقْلُدُونَهِ اسْلُوبًا : اسلوب او را تقلید می‌کنند = **از او** - از نظر اسلوب - تقلید می‌کنند.

ب- قید تمییز از فعل استقلال یافته به صفت می‌پردازد :

الرَّجُلُ الْحَسَنُ وَجْهًا = **الرَّجُلُ الْحَسَنُ الْوَجْهَ** : مرد نیک رو.

با صفت تفضیلی: **هوَ أَكْثَرُ مَعْنَةٍ عِلْمًا** : او از وی دانشمند تر است (= از نظر دانش ...).

با صفت عالی: **هوَ أَكْثَرُ النَّاسِ طَمَعًا** : او طماع ترین مردمان است (= از نظر طمع ...).

ج- با اسم: معمولاً با اوزان، اعداد، مقادیر... می‌آید:

إِحْدَ عَشْرَ رَجُلًا، **رَطْلٌ زَيْتًا**... و بسیاری نمونه‌های کتب نحو؛ و یا:

تَقْبِضُ الثَّمَنَ ذَهَبًا وَالْمَشْتَرَى يَقْبِضُ السَّمَكَةَ هَوَاءً: توبه جای بها، زر می‌گیری و مشتری به جای ماهی، باد هوا. باید توجه داشت که کلمه‌های **ذَهَبًا** و **هَوَاءً**، برخلاف روال ترجمهٔ ما، مفعول نیستند. یعنی جملهٔ عربی در واقع چنین ترجمه می‌شود: توبه‌ها را به صورت زر می‌گیری...

تفاوت اساسی میان قید حالت و تمیز در آن است که اولی همیشه صفت است و دومی همیشه اسم . بنابراین جمله^۲ زیر را با دو مفهوم می توان ترجمه کرد :

خرج ابوفلان^۱ اليهم قائداً : ابوفلان در مقام فرمانده ، به جنگ (یا به سوی) آنان رفت .

خرج ابوفلان^۱ اليهم قائداً جيش الخليفة : ابوفلان ، در حالی که سپاه خلیفه را سرکردگی می کرد ، به جنگ آنان رفت .

د - تمیز را در جمله های اسمی نیز می توان یافت : الله عظیم^۳ قدرة^۴ : خداوند از نظر قدرت عظیم است .

در یک سیستم جایگزینی ملاحظه می شود که همه^۵ قیود تمیز را می توان فاعل جمله قرار داد :

طاب الورد لوناً > طاب لون^۶ الورد .

اما نحویان به شکل نسبتاً غریب تری که در آن تمیز جایگزین مفعول نیز می شود اشاره کرده اند :

غرس^۷ الأرض شجراً : درخت در زمین کاشتم (= زمین را کاشتم با درخت) .
نمونه های معروف تمیز در نحو کلاسیک عبارتند از :

طاب زید^۸ نفساً ، اشتعل^۹ الرأس^{۱۰} شیئاً ... ویا ترکیهائی چون
حسبک^{۱۱} دلیلاً ، لله^{۱۲} دره^{۱۳} فارساً .

۳- متمم علت و غرض و نیت = منصوب سبب = قید سبب = مفعول لأجله :

قید سبب ، علت رخ دادن فعل را بیان می کند . بیشتر اسم نکره (غالباً مصدر) است ، اما گاه به صورت معرفه نیز بکار می رود . این قید معمولاً به پرسشهای چرا ، برای چه ، به چه علت پاسخ می دهد :

نکره : بکئی خوفاً من الله : از بیم خداوند گریست .

معرفه به اضافه : فعلت^{۱۴} ذلك ابتغاء^{۱۵} الخیر : این کار را به امید کسب خیر

انجام دادم .

اضافه به جمله : **ترکتک مخافة أن تلومنی** : از بیم آن که ملامتتم کنی ترکت گفتم .

معرفه با حرف تعریف : **لا أقعدُ الجُبْنَ عن الهیجاء** : از ترس ، از جنگ باز ننشینم . اما این شکل (با حرف تعریف) بسیار نادر و نادره است .

۴- متمم مفعولی درونی = منصوب قیدی هم‌ریشه با فعل = قیدی مصدری = مفعول مطلق :

شکل و رفتار قید مصدری خاص زبان عربی است ، آن چنان که نامگذاری آن در زبانهای بیگانه بسیار دشوار می‌گردد . از این رو ، بیشتر براساس توضیحات نحوی ، آنرا مفعول دورنی ، مطلق ... خوانده‌اند . قید مصدری ، پیوسته مصدری است که بیشتر به صورت نکره و گاه به صورت معرفه ظاهر می‌شود و به کمک آن ، نوع و چگونگی عمل ، درجه شدت و ضعف آن بیان می‌گردد و به پرسش « چگونه » پاسخ می‌دهد . این مصدر معمولاً مصدر همان فعلی است که در جمله به کار رفته است . اما گاهی می‌توان مصدر را از بابی دیگر ، یا از فعل دیگری که با فعل جمله تشابه معنایی دارد آورد (این حالت اخیر کم استعمال تر است) . قید مصدری را از نظر معنی به چند دسته میتوان تقسیم کرد :

الف - ضربه ضرباً : اورا سخت زد .

در این مثال ، مصدر تنها آمده است و برای تأکید به کار رفته است . در این حال ، آنرا در فارسی به یکی از قیود سخت ، نیک ، شدیداً ... ترجمه می‌کنیم و ترجمه‌هایی از قبیل « زد اورا زدن » که ظاهراً بازمانده نخستین ترجمه‌های قرآن کریم است ، با روح زبان فارسی سازگاری ندارد .

فلش معتقد است ^۱ که در چنین جمله‌هایی ، تأکید در کار نیست ، بلکه غرض

از تکرار مصدر منصوب آن است که نشان دهند امری عملاً رخ داده و به راستی تحقق یافته است و از آن جاست که از عبارت، احساس تأکید می کنند

ب - این مصدر در مثال بالا معنای وسیع و تا حدی گنگ دارد. می توان این معنی را به کمک صفت یا جمله موصول دار محدود ساخت و نوع و درجه فعل را از آن استنباط نمود:

صفت: ضَرْبَةً ضَرْبًا خَفِيفًا: او را به نرمی زد.

موصولی: نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرًا دَلَّ عَلَيَّ أَنْهَ يَرِيدُهُ: چنان نگاهی به او افکند که نشان می داد می خواهدش.

ج - قید مصدری به صورت معرفه نیز بکار می رود. در صورتی که معرفه به اضافه باشد، معمولاً نوع و قیاس را می رساند:

خَرَجْتُ مِنْ بَيْتِهِ خُرُوجَ الْأَسِيرِ مِنَ السِّجْنِ: از خانه او، همچون اسیری که از زندان بیرون رود، خارج شدم.

إِنَّكَ لَوْ عَرَفْتَهُ مَعْرِفَتِي آيَاهُ: اگر تو او را - آن چنان که من شناختم - می شناختی.

اگر تعریف کلمه به کمک ال صورت گیرد، آنگاه کامه خود به صفت، صفتی اشاری، ترکیبی قیدی، یا جمله ای موصولی نیاز دارد تا معنای کاملی افاده کند:

يَخَافُ هَذَا الْخَوْفَ: این چنین می ترسد (= به این درجه از ترس، می ترسد).

يَخَافُ الْخَوْفَ كَلَّةً: سخت، بی نهایت... می ترسد، سراپا ترس است.

ضَرْبِنِي الضَّرْبَ الَّذِي لَا يَخْفَى عَلَيْكَ: مرا به آن گونه زد که بر تو پوشیده نیست.

رَأَيْتُهَا تَضْحَكُ الضَّحْكَ الْمُسْتَحْيَ: دیدمش که شرمناک می خندید.

با اینهمه، مصدر معرفه، به تنهایی نیز آمده است:

وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنَّوْنَا: و در خدای این گمان ها می برید (= و در خدای ظن می برید.

آنچه می برید = میبیدی)؛ هر چند که جمع بودن مصدر در این آیه، شاید توجیهی برای

تنها آمدن آن باشد . آنگاه باید پنداشت که **یظن** به **الظن** نیز به قیاس آن پدیدار شده است .

در معرفه بودن مصدر با ال ، ممکن است یکی از اسمهای قید (قیاس کنید با حروف اضافه در بالا) بر آن اضافه گردد . در این حال ، بار اعرابی قید به کلمه نخست منتقل می شود و کلمه مضاف^۱ الیه مجرور می گردد :

نُؤْمِنُ به **کلّ الايمان** : کاملاً به او ایمان داریم .

تختلف تمام **الاختلاف** : سخت اختلاف دارد .

أسف **غایة الأسف** : بی نهایت متأسف شد .

یعرفه **حق المعرفة** : آنچنان که باید اورا می شناسد .

خاف **أشدّ الخوف** : به شدیدترین وجه ترسید .

د - در جمله های اسمی ، اگر گزاره یا جزئی از آن اسمی فعل وار باشد میتوان برای آن قید مصدری آورد :

هو عاجزٌ کلّ العجز : وی سخت عاجز است (اسم فاعل) .

... **فی سمّوا النفس سمّواً لا یبلغه أحدٌ** : ... در چنان علو نفسی که کسی

به آن نرسد (مصدر مجرور) .

ه - گاه مصدر منصوب ، غیر از مصدر فعل جمله است ، اما رابطه ریشه ای یا

معنایی همیشه محفوظ می ماند :

تَوَظَّأَ وَضَوْءاً ،

جلس قعوداً (این شکل نادرست) .

انبوهی مصدر و اسم مصدر و نظائر آنها را در شمار « مفعول مطلق » نهاده اند که

شاید جرگه های دستوری دیگر ، با احوال آنها مناسبتر باشد :

— گاه به مصدر منصوب ، تالی وحدت می افزایند و از آن « اسم مرّه » می سازند .

در این حال ، مصدر منصوب ، بیشتر به دایره قیدهای تعداد می پیوندد : **ضربته ضربته** .

این حال به عدد یک منحصر نیست، بلکه همه اعداد را در بر می گیرد:

ضَرْبَةٌ ضَرْبَتَيْنِ : دوضربه به اوزد ؛ ... ثَلَاثَ ضَرْبَاتٍ ...

— تمیز عدد، مانند فِجْلِدُ وَهْمِ ثَمَانِينَ جِلْدَةً (اسم مرة)، یا أَحَدَ عَشَرَ كَوَكِبًا و نظائر آنها به قیدهای عدد و تعداد می پیوندند.

— نمونه هائی چون ضَرْبَتُهُ سَوَاطًا : او را به تازیانه زدَم (شبيهه به غَرَسَتْ الْأَرْضَ شَجْرًا) بهتر است از این باب خارج شوند.

— مای استفهامیه (مَا تُضْرَبُ الْفَاجِرَ) و مای شرطیه (مَا شَتَّ فَمَا جَلِسْ) در اثر تعلیل های پیچیده نحویون به این باب کشیده شده اند و بهتر است به مقوله های دیگر منتقل شوند.

— در عبارات قَعَدَ الْقُرْفُصَاءَ ، رَجَعَ الْقَهْقَرِيُّ اصولاً مصدری موجود نیست که بتواند با معنای قید در جمله بیاید. بهمین جهت است که در نحو گویند «نوع» خود دال بر مصدر است. نه جای این عبارات در مبحث قید مصدری است و نه آن تعلیل ها ضروری.

نیز بسیاری از قیدها، در اثر کثرت استعمال از بند جملات خود رها شده به صورت «کلمه - جمله» به کار می روند و دیگر ضرورتی ندارد آنها را ذیل مفعول مطلق = قید مصدری بر شماریم. در نحو آنها را جزو مفعول مطلقهائی که عاملشان جوازاً یا وجوباً حذف شده می نهند، از آن قبیل است:

سَقِيًّا لَنَا يَا رَبَّنَا ؛ حَمْدًا ؛ شُكْرًا ؛ سَمْعًا وَطَاعَةً ؛ حَقًّا ...

۵ - اختصاص :

یکی از بابهای نحو عربی، باب اختصاص است، و کلمه مورد بحث در این باب، متممی است که در زبان کهن عربی نمونه های فراوانی ندارد و امروز تقریباً متروک شده است. برخی از شکلهای آن معنای قیدی به ذهن القاء می کنند؛ اما این متمم،

با شناسه «نصب» اساساً به مسندالیه یا فاعل جمله می‌پردازد. نحو یون گویند عامل نصب آن فعلی است (= اخصص، أعنی) که وجوباً حذف می‌گردد و معنای آن فخر و تواضع و مدح و ذم ... است. از نمونه‌هایی که نحو یون بر شمرده‌اند، غالباً چنین مفاهیمی استنباط نمی‌شود، بلکه مراد بیشتر وابسته ساختن جمله به یکی از ویژگی‌های مسند الیه است و نفی کردن دیگر ویژگیها: در مثال *بِنا - تمیاً - يُكشَفُ الضَّبَابُ*: به دست ما - که تمیان ایم - مه پراکنده گردد، شاعر خواسته است به قبیله خود فخر کند و تمیمی بودن خود را از دیگر اوصاف باز نماید و به دیگر خصائص قبیله، چون کثرت، قدرت، پاک نژادی و نظائر آن عنایت ندارد. یا در حدیث *نحن - معاشر الانبياء - لا نورث* گوئی مراد آن است که: از ما - فقط هنگامی که به مرتبت پیامبری می‌رسیم - کسی ارث نمی‌برد. بدین سان، اختصاص گوئی به شایکهای قید گونه تمییز می‌پیوندد.

کتابشاسی

- باطنی، محمد رضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران، ۱۳۶۴ .
خانلری، پرویزناتل، دستور زبان فارسی، تهران ۱۲۵۹ .
دستور زبان فارسی پنج استاد، تهران، ۱۳۶۳ .
ذوالنور، ر.، دستور پارسی، تهران، ۱۳۴۲ .
شفائی، احمد، مبانی علمی دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۶۳ .
مشکور، محمد جواد، دستورنامه، تهران، ۱۳۶۳ .
همایون فرخ، دستور جامع زبان فارسی، تهران، ۱۳۳۷ .

Blachère, R., *Grammaire de l'arabe classique*, Paris, 1952.

Cantarino, V., *Syntax of Modern Arabic Prose*, London, 1975.

Fleisch, H., *L'Arabe classique*, Beyrouth, 1968.

Fleisch, H., *Traité de philologie arabe*, Beyrouth, 1961.

Moscatti, S., *An Introduction to the comparative Grammar of the Semitic Languages*,
Wiesbaden, 1969.

O'Leary, L., *Comparative Grammar of the Semitic Languages*, Amsterdam,
1969.

Wright, W., *A Grammar of the Arabic Language*, Cambridge, 1964.